

## مقدمه:

# ایران در گرداب دگرگونی های تحمیلی و ناشناخته

کنترل انرژی را به دست گیرید و ملت ها را کنترل کنید.

هنری کسینجر<sup>۱</sup>

وزیر امور خارجه امریکا در دوره نیکسون

هنوز در جهانی زندگی می کنیم که برخورد منافع قدرت ها با منافع ملت ها که از یک تعارض ذاتی، عقیدتی و تاریخی سرچشمه می گیرد بر جهان سایه انداخته است. حدود یک قرن پیش وقایعی در ایران رخ داد که سرنوشت ملت و کشور ما را به این تعارضات پیوند زد و بر آن سایه افکند. مهمترین خصوصیت این دوران پیکار شرق و غرب بود که یک طرف آن انگلیس و امریکا و طرف دیگرش شوروی و همپیمانانش بودند. این دو قدرت و متحدانش در سراسر جهان در آسیا، اروپا، آفریقا و امریکای جنوبی بر سر سهم بیشتر و حوزه نفوذ گسترده تر با یکدیگر رو در رو شدند و در نتیجه منازعات خود را به عنوان بخشی از منازعات داخلی و منطقه ای کشورهای کشورها به حساب آوردند. اگرچه امروزه این منازعات به شکل گذشته تداوم ندارد و به ظاهر یکی از

۱. کوین فیلیپس، *تئوکراسی امریکایی*، ترجمه شهریار خواجهان، تهران، اختران، ۱۳۸۷، ص ۲۵.





ما دیگر کشوری نیستیم که شاه آن می‌گفت: مرده شور این مملکت را ببرد که شاه آن اگر می‌خواهد به شمال یا جنوب کشور خود برود باید یا از سفیر روس و یا از سفیر انگلیس اجازه بگیرد. ما دیگر در دورانی زندگی نمی‌کنیم که در این دوران به کشور ما لقب دوران بی‌خبری داده بودند. اکنون ما دیگر در کشوری زندگی نمی‌کنیم که دولتمردان آن یک عده روسوفیل (وابسته به روسیه)، یک عده انگلوفیل (وابسته به انگلستان) و یک عده امریکوفیل (وابسته به امریکا) بودند و داشتن تابعیت بیگانه را امتیاز و افتخاری برای خود می‌دانستند

ایدئولوژی‌های درگیر در این منازعات اعتبار خود را از دست داده است اما اثرات آن همچنان در شکل و قالب‌های دیگر استقلال، هویت، اصالت، آزادی و امنیت کشورها را تهدید می‌کند. اکنون ما در ایرانی زندگی می‌کنیم که دیگر کشوری نیست که اتباع بیگانه برای حضور در آن حق توحش می‌گرفتند و کاپیتولاسیون تمام‌غرور فرهنگی و ملی ما را لگدکوب کرده بود.

ما دیگر کشوری نیستیم که شاه آن می‌گفت: مرده شور این مملکت را ببرد که شاه آن اگر می‌خواهد به شمال یا جنوب کشور خود برود باید یا از سفیر روس و یا از سفیر انگلیس اجازه بگیرد. ما دیگر در دورانی زندگی نمی‌کنیم که

در این دوران به کشور ما لقب دوران بی‌خبری داده بودند. اکنون ما دیگر در کشوری زندگی نمی‌کنیم که دولتمردان آن یک عده روسوفیل (وابسته به روسیه)، یک عده انگلوفیل (وابسته به انگلستان) و یک عده امریکوفیل (وابسته به امریکا) بودند و داشتن تابعیت بیگانه را امتیاز و افتخاری برای خود می‌دانستند.

اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که دولتمردان و کارگزاران آن برای گرفتن امتیاز جهت اربابان خود با هم رقابت می‌کردند و دریافت رشوه برای کار چاق‌کنی قراردادها را حق خود می‌دانستند. اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که شاه آن برای امضای قرارداد با بیگانگان تقاضای پیشکشی کند. اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که روشنفکران آن برای نجات جان حقیر خود به سفارت روس یا انگلیس پناهنده می‌شدند. اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که مشروطه آن از دیگ پلوی انگلیسی‌ها درمی‌آمد و جمهوری آن از یک سفارتخانه دیگر.

اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که با یک اولتیماتوم بیگانه و یا با یک توپ و تشر همسایه شمالی یا جنوبی، کابینه‌ها سقوط کند و مجلس‌ها تعطیل شود و دولتیان و مجلسیان از پایتخت فرار کنند و مردم مظلوم و بی‌دفاع را زیر چکمه‌های سربازان بیگانه رها سازند. اکنون ما در کشوری زندگی نمی‌کنیم که شمال ایران را روس‌ها برای

بزرگترین معضل یک ملت با فرهنگ و ریشه‌دار تاریخی صرفاً مسئله توسعه و نان و آب و برق نیست. ملتی که همه اینها را داشته باشد ولی عزت نداشته باشد و پیوسته تحقیر شود و در سایه ذلت تحقیر زندگی کند بی تردید دوام نخواهد آورد

خود و جنوب ایران را انگلیسی‌ها برای خود بردارند و اسم آن را قرارداد بین‌المللی ۱۹۰۷ م بگذارند. اکنون مادر کشوری زندگی نمی‌کنیم که شاه آن از ترس نخست‌وزیری که تحت حمایت یک دولت بیگانه است به همان دولت پناهنده شود و طوق سرسپردگی و مزدوری را به گردن خود بیاندازد و تعهد بسپارد که اگر از او حمایت شود همان خدماتی را که آن نخست‌وزیر قرار بود انجام دهد او انجام خواهد داد.

اکنون مادر کشوری زندگی می‌کنیم که دارای استقلال، آزادی، امنیت، عزت، کرامت و پیشرفته است. دیگر کشوری نیستیم که نخست‌وزیر آن در دیدار با رئیس‌جمهور امریکا در سال ۱۳۳۱ با عجز و سرافکندگی بگوید وضعیت ایران بسیار وخیم است، نیروهای مسلح و پلیس دو ماه است که حقوق دریافت نکردند، بودجه با کسری در حدود چهارصد میلیون تومان روبه‌رو است و فقر و آشوب در سراسر کشور گسترده است.<sup>۱</sup> نخست‌وزیر برای چهارصد میلیون تومان پول عزت و حیثیت و شرف ملی ما را مورد تردید قرار می‌دهد و کاسه گدایی جلوی امریکاییان دراز می‌کند.

اکنون ما دیگر کشوری نیستیم که وزیر اقتصاد آن بگوید: از روزی که پس از پایان تحصیلات به ایران بازگشته فوق‌العاده به من برمی‌خورد که می‌دیدیم که رابطه مسئولان امریکا با مسئولان ایرانی حالت ارباب و نوکری است.<sup>۲</sup> اکنون ما دیگر کشوری نیستیم که قائم مقام بانک ملی آن بگوید: من ترجیح می‌دهم که این چند میلیون دلار را اینها (امریکایی‌ها) به ما ندهند و ما یک مقدار دندان روی جگر بگذاریم و این قدر خفت‌گذاری از خارجی را نکشیم. اصولاً همه چیز یک رنگ بی‌ربط و ظاهری امریکایی پیدا می‌کرد که هیچ پذیرفتنی نبود... اصلاً این که از خودمان هم فکری داشته باشیم در کار نبود.<sup>۳</sup> بزرگترین معضل یک ملت با فرهنگ و ریشه‌دار تاریخی صرفاً مسئله توسعه و نان و آب و برق نیست. ملتی که همه اینها را داشته باشد ولی عزت نداشته باشد و پیوسته تحقیر شود و در سایه ذلت تحقیر زندگی کند بی تردید دوام نخواهد آورد.

ما باید پیوسته به این داشته‌های خود و آن شرایط ذلت‌باری که در نیم قرن پیش داشتیم

۱. احمدعلی رجایی و مهین سروری، اسناد سخن می‌گویید، تهران، قلم، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۱.

۲. اقتصاد و امنیت؛ خاطرات علینقی عالیخانی، حسین دهباشی (به کوشش)، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه

ملی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۵.

۳. همان.





قوام السلطنه در کنار احمدشاه قاجار و رضاخان سردار سپه

فکر کنیم. ملت ایران برای رسیدن به این عزت و استقلال راه پر نشیب و فرازی را طی کرد. در خلال این مسیر امیدهای فزاینده‌ای جای خود را به پندارهای بر باد رفته سپرد. از سال ۱۲۹۹ش (سال کودتای سیاه) حادثه‌های بزرگ تاریخی به سرعت فرارسیدند و امیدها و آرزوهای ملت ما را دگرگون کردند. مشروطه با کودتای یک قزاق انگلیسی در دام استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری سقوط کرد. در ایران رژیم بر سر کار آمد که آمدن و رفتن خود را به دست مردم ایران نمی دانست. این رژیم از همان ابتدا چون از دل تعاملات سیاسی و فرهنگی ریشه‌دار تاریخی در ایران زاییده نشده بود بنای ناسازگاری و روبرویی با فرهنگ، اعتقادات، زبان و ادبیات و استقلال ایران را گذاشت. دیوار اعتماد مردم به حکومت و سیاست که در جنبش مشروطیت بنا نهاده شده بود، با اقدامات نابخردانه رضاخان فرو ریخت و او به دستور اربابان خود دست به اقداماتی زد که در آن شرایط تاریخی برای ملت ایران فاجعه بود. اصلاحات رضاخان برای ملت ایران شبیه اقداماتی بود که چینی‌ها برای کوچک ماندن پای دختران خود می کردند! معروف است که چینی‌ها در گذشته برای این که پای دختران کوچک بماند و ظریف بار بیاید از کودکی در کفش آهنی می پیچیدند. فشار و خشونت آهن از رشد طبیعی پا جلوگیری می کرد به طوری که زنان بیست ساله چینی پای بچه‌های چهار، پنج ساله را داشتند. حکومت پلیسی رضاخان برای ملت ایران شبیه به این بود. او برای جلوگیری از رشد افکار عمومی و پایین نگه داشتن سطح شعور و درک عامه مردم تمام وسایل تعلیم و تربیت و ابزارهای آگاهی و رشد جامعه را به زنجیر سانسور و خشونت کشید و شعور



اجتماعی را در حد شعور خودش و پاسبان‌های خودش محدود کرد. در شهریور ۱۳۲۰ وقتی آورندگان رضاخان او را بردند جهت سیر تحولات بیست سال گذشته ایران در دوره دیکتاتوری سیاه وارونه شد و ایران خیلی زود به رنج‌های ناشی از اصلاحات رضاخانی مبتلا شد.

کشور از شهریور ۱۳۲۰ تا جنبش ملی شدن صنعت نفت از یک طرف در تب و تاب خیانت‌های کمونیست‌های پیرو مشرب استالین یعنی حزب توده و فرقه‌های دموکراتیک و لیبرال و ناسیونال برای تجزیه خاک خود و حفظ تنها منبع ثروت ملی یعنی نفت می‌سوخت؛ و از طرف دیگر به بهانه اعطای کمک‌های فنی و اقتصادی توسط امریکا به کشورهای که در جنگ آسیب دیده بودند، سازمانی در ایران در حال شکل‌گیری بود که در دگرگونی‌های

بعد از جنبش ملی شدن نفت دو رویداد بزرگ تحولات ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق و جایگزین شدن امریکا، نشان داد که جهان واقعی بر گرد خیالات خام بعضی‌ها درباره تمایلات باستان‌گرایی، تجدد و اصلاحات، ملی‌گرایی، موازنه منفی، جبهه ملی، دموکراسی، حقوق بشر، نهضت آزادی، احزاب و گردش به چپ و رفتن به راست نمی‌چرخد. بلکه محور گردش آن واقعیت‌هایی چون نفت، سلطه، زور، بازار مصرف، سود، سرمایه، پول، کالا، ژئوپلیتیک، قدرت و پرستیژ است

ویران‌کننده و خفت‌بار بعدی نقش اساسی ایفا کرد. اداره اصل ۴ ترومن و بچه‌هایی که ویلیام وارن رئیس این اداره پرورش داد که بعدها به «بچه‌های وارن» شهرت پیدا کردند کانون اصلی سرسپردگی‌های آینده ایران بود، اما هیچ چشم‌بیدار و دیده‌بان هوشیاری رشد این مار خوش‌خط و خال و خطرناک را در دیوانسالاری ایران ندید.

بعد از جنبش ملی شدن نفت دو رویداد بزرگ تحولات ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق و جایگزین شدن امریکا، نشان داد که جهان واقعی بر گرد خیالات خام بعضی‌ها درباره تمایلات باستان‌گرایی، تجدد و اصلاحات، ملی‌گرایی، موازنه منفی، جبهه ملی، دموکراسی، حقوق بشر، نهضت آزادی، احزاب و گردش به چپ و رفتن به راست نمی‌چرخد. بلکه محور گردش آن واقعیت‌هایی چون نفت، سلطه، زور، بازار مصرف، سود، سرمایه، پول، کالا، ژئوپلیتیک، قدرت و پرستیژ است.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ملت ایران آرام آرام متوجه شد که نباید به سیر جدید رویدادها به صرف این که جدید هستند دل بست و یکسره عنان خود را به دست شور و شوق سپرد. در جهان رقابت، برخورد منافع و منازعه میان کشورها امری ناگزیر است





در شهریور ۱۳۲۰ وقتی آوردندگان رضاخان او را بردند جهت سیر تحولات بیست سال گذشته ایران در دوره دیکتاتوری سیاه وارونه شد و ایران خیلی زود به رنج‌های ناشی از اصلاحات رضاخانی مبتلا شد

و اگر قرار باشد در این رقابت، زنده بمانیم باید استقلال داشته باشیم. آزادی با استقلال معنا پیدا می‌کرد و چه حکیمانه آن که گفت: استقلال، آزادی در مقیاس یک ملت است. امید به پیشرفت، آزادی و استقلال تنها با درس گرفتن از تحولات گذشته راهگشای مسیر آینده است. بعد از کودتای

۲۸ مرداد به نظر می‌آمد که اوضاع یکسره در معرض دگرگونی بنیادی است. هر کسی اوضاع کشور، منطقه و جهان را مشاهده می‌کرد می‌دید که رویدادهای جدید چشمگیر، بر واقعیت‌های کهنه و قدیمی پیروز می‌شوند.

قدرت روزافزون کمونیسم و پیشروی آنها در جهان، کاپیتالیست‌ها را وادار کرد که اصلاحات بزرگی را آغاز کنند و مهار دموکراسی و حقوق بشر را که در دست انگلیسی‌های پیر، فرتوت و عفریته و بدنام بود و برای آنها هیچکدام از اینها پیشیزی ارزش نداشت، سست نموده و پاسبانی از آن را به دست امریکایی‌ها دهند. اما جهان دست‌خوش انقلابات بعد از جنگ دوم را چگونه امریکایی‌های ضد انقلاب، مرتجع و هراسان از انقلاب و بیگانه با آرزوهای ملت‌های دیگر، می‌خواستند اداره کنند؟

کرین برینتون نویسنده امریکایی کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب* می‌نویسد:

ظاهراً ما امریکایی‌ها از بسیاری جهات در میان جوامعی که دست‌خوش دگرگونی‌های انقلابی هستند جامعه پایداری را تشکیل می‌دهیم. ما کمی از انقلاب هراسانیم. در واقع برخی از منتقدان ما بر این نظرند که ما ذاتاً مرتجع هستیم و ذاتاً با امید و آرزوهای ملت‌های دیگر بیگانه‌ایم.<sup>۱</sup> مهار جهان به دست کسانی افتاد که ریشه در تاریخ نداشتند و به دلیل همین بی‌ریشگی، در تمامی نقاط زیر سلطه خود، به سمت و سوی بی‌ریشه کردن جوامع ریشه‌دار تاریخی حرکت کردند. آنهایی که پایه دولتی به نام دولت امریکا را در قرن ۱۶ و ۱۷ گذاشتند خود بی‌ریشه‌های تبعیدشده از اروپا و یا بی‌وطن‌هایی بودند که وطن آنها در جایی قرار داشت که در آنجا بتوانند لقمه نانی و سرپناهی برای ادامه حیات خود پیدا کنند. به قول ژان بودریار متفکر منتقد نظام سرمایه‌داری فرانسه، کسی که وطن نداشته باشد نوشته‌های او می‌شود وطن او. آنهایی که بعداً شدند امریکایی چون وطن نداشتند هر جا که در آن لقمه نانی یا سرپناهی پیدا کردند آنجا شد وطن آنها. این خوی یهودی‌مسلمی امریکاییان

۱. کرین برینتون، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نو، ۱۳۶۳، ص ۴.



انگلو پروتستان (یهودی-مسیحی)، بزرگترین مصیبت جهان بعد از جنگ دوم جهانی شد. دگرگونی های بعد از جنگ دوم اروپایی ها، این توقع را در ایران پدید آورد که ما داریم به دوران جدیدی در تاریخ پای می گذاریم. این امیدهای دور و دراز هر چند قابل فهم بود اما با توجه به اوضاع به هم ریخته ایران پایه درستی نداشت. با ورود رسمی و فعال امریکایی ها به صحنه تحولات کشور، کشتی ایران داشت به دریایی وارد می شد که نقشه ای از آن در دست نبود. ملت ما هنوز در ک دقتی از شیوه کار امریکایی ها نداشتند. سیاست موازنه منفی دولت مصدق و گردش به سمت امریکا، فاقد توجیحات امنیتی و اقتصادی دقیق بود. سوابق مربوط به برنامه های کمک نظامی و برنامه های کمک های فنی و اقتصادی که زیر پوشش طرح مارشال و اصل چهار ترومن انجام می گرفت پیش از این هم نشان می داد که امریکایی ها قابل اطمینان و قابل اتکا نیستند.

امریکایی ها از اساس موافقتی با ملی شدن صنعت نفت در ایران و در هیچ نقطه جهان نداشتند و همراهی صوری آنها با ملی شدن نفت در ایران برای آن بود که موقعیت سیاسی آنها به مخاطره نیفتد. در ۱۷ مارس ۱۹۵۱ م (۱۳۲۹/۱۲/۲۶) آچسن وزیر امور خارجه امریکا به سفارت خود در ایران اعلام می کند که:

با وجود این که ایالات متحده به طور کلی نظر مساعدی نسبت به ملی کردن نفت ندارد، حق حاکمیت دولت ها را برای ملی کردن به شرط پرداخت سریع غرامت عادلانه به رسمیت می شناسد. ولی روی هم رفته این سیاست در خارج از کشور اعلام و تبلیغ نمی گردد. چه ممکن است موجب تشویق دولت های خارجی دیگر به ملی نمودن بشود... وزارت خارجه در حال حاضر با ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس مخالفت نمی کند زیرا این مخالفت در شرایط حاضر احتمالاً ایالات متحده و غرب را از نظر سیاسی در ایران به مخاطره می اندازد و...

در مبارزات مربوط به ملی شدن نفت، امریکایی ها عوام فریبی و ریاکاری خودشان را نشان داده بودند و بسیاری از اطلاعات و محتوای مذاکرات ما را در اختیار انگلیسی ها قرار می دادند. در سند زیر<sup>۲</sup> به رغم این که مأموران امریکایی ادعا می کنند ما تلاش کردیم به مصدق بقبولانیم که برای منافع انگلیسی ها مذاکره نمی کنیم ولی فوراً نتیجه مذاکرات را به اطلاع سفارت انگلیس می رسانند.

۱. احمد علی رجایی و مهین سروری، همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۴۲۱.

## سند شماره ۱۱۹

۳۰۵۱-۱۰۰۲۵۵۲/۱۰۰۰۸۸۸

از سوی رب کلمین وزارت امور خارجه به سفارت در برناتیا<sup>۱</sup>

واشنگتن، ۳۰ اکتبر ۱۹۵۱، ۸:۲۹ بعد از ظهر یکمی سوزی، قوری

۲۳۵۶ معالیه زیرین بایستی هر چه زودتر به وسیله سفیر به اطلاع وزارت خارجه انگلیس

رسانیده شود.

۱. با اطلاع و موافقت دولت انگلیس، نمایندگان دولت ایالات متحده، چندین جلسه گفت و گو با مصدق نخست وزیر انجام داده و گوشیدند یک طرح مسطقی و مستشارانه بی به عنوان اساس و پایه برای ابرامه اختلاف نفت که شانس قبولی از طرف وی و انگلیس ها را داکنته باشد، تنظیم نمایند. در این مباحثات برای دکتر مصدق روشن گردید که ما از ظروف استماع انگلیس ها و به خاطر حفظ مزایع آنها مذکور کرده و نمی توانستیم بدون منظور کاری انجام دهیم؛ بلکه امیدوار بودیم نتیجه گفت و گوها موجب دستیابی و بهره بهشهاد منحصس بشود که مورد قبول دولتهای ایران و انگلیس باشد بدین شائبت ماکوشود: اوم از نامرد حد اکثر امتیازات را برای امکان انجام این برنده تحصیل کنیم. اشترک منافع و عملانی که ما و انگلیس ها در این موضوع داریم و شناخت اثرات احتمالی آن بر سرمایه گذاری های نفت در سایر مناطق به میزان برارنی موجب برانگیزختن و ترغیب در کوشش های ما شده است.
۲. مصدق نخست وزیر نشان داده است که تا چه مروی حاضر است در مورد برخی از اصول اصلی مسئله پیش برود، گرچه مسلم است هیچ یک از مطالبی را که وی به ما ظهر نداشته است نمی توان به عنوان تعهد تلقی نمود تا اینکه دلایل مسلمی در دست باشد که دولت انگلیس هم به طور همزمن آماده شده و خود را متقابلاً متعهد می نماید در این فاصله زمانی و محرمانه نگاه داشتن کامل مفاد مباحثات میان نمایندگان ایالات متحده و دکتر مصدق الزامی مستد

۳. انگلیس ها باید درک نمایند که ایالات متحده بر ماضی کنیه قولنی که داکسون در دسترس است، تأسفانه نتیجه گیری نموده که دادن هیچ نوع ترتیبی با دولت ایران که مفهوم آن بازگشت شرکت نفت ایران و انگلیس به هر شکلی به ایران باشد و یا گذاردن قول استخدام





اما با همه این نامهربانی‌ها بر اثر رویدادهایی که از بعد از مشروطه تا جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در کشور به وقوع پیوست چند افسانه در مورد امریکایی‌ها در ایران ساخته شد که بحث‌های مربوط به دگرگونی‌های بعدی را زیر سیطره خود درآورد و چهره زشت و نفرت‌انگیز امریکا در پشت بزرگ‌های این افسانه‌ها پنهان ماند:

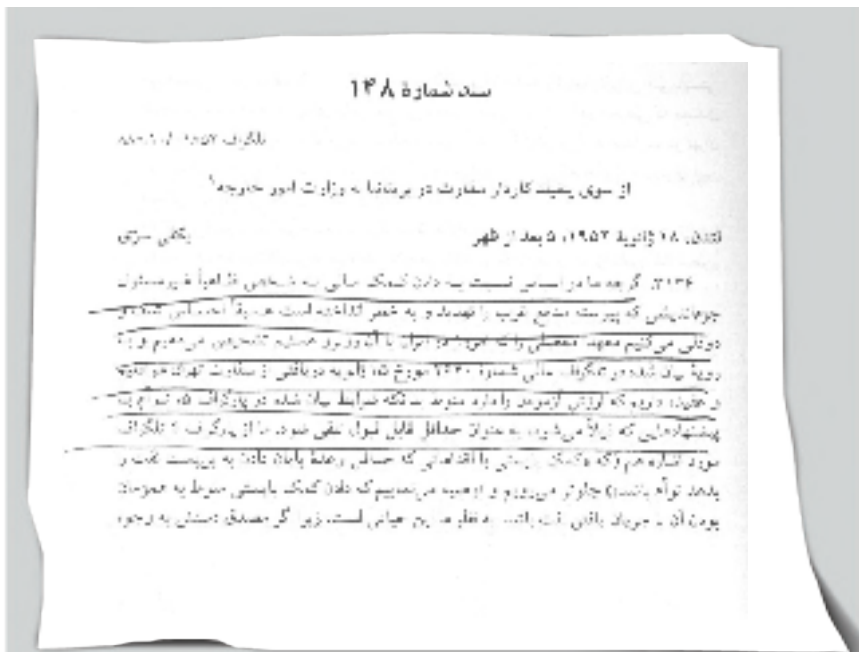
۱. افسانه نجات‌بخشی امریکا

۲. افسانه دموکراسی خواهی امریکا

۳. افسانه حقوق بشر امریکایی

۴. افسانه اصلاح‌طلبی امریکایی

افسانه نجات‌بخشی امریکا ابتدا در استخدام مورگان شوستر امریکایی برای وزارت مالیه ایران رقم خورد و سپس در سیاست موازنه منفی دولت دکتر مصدق تجلی کرد ولی با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نشان داده شد که تصور ساده‌دلانه نجات‌بخشی امریکا، پنداری بیش نبوده است. شاید دکتر مصدق تا آخر عمر خود متوجه نشد که امریکایی‌ها او را فرد غیر مسئول و جزم‌اندیشی که پیوسته منافع غرب را تهدید و به خطر انداخته است، می‌دانستند و از اساس نسبت به دادن کمک مالی به وی تردید داشتند.<sup>۱</sup>



۱. همان، ص ۵۲۵.





سیاست موازنه منفی دولت مصدق و گردش به سمت امریکا، فاقد توجهات امنیتی و اقتصادی دقیق بود. سوابق مربوط به برنامه‌های کمک نظامی و برنامه‌های کمک‌های فنی و اقتصادی که زیر پوشش طرح مارشال و اصل چهار ترومن انجام می‌گرفت پیش از این هم نشان می‌داد که امریکایی‌ها قابل اطمینان و قابل اتکا نیستند

افسانه دموکراسی خواهی امریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد عموماً توسط نیروهای جبهه ملی بر سر زبان‌ها افتاد و نسل جدیدی از تکنوکرات‌های ایرانی در پشت این افسانه قرار گرفتند و به امریکایی‌ها برای سیطره بر نفت و سیاست و اقتصاد ایران کمک کردند.

افسانه حقوق بشر و اصلاحات امریکایی عموماً با آمدن جان کندی در کاخ سفید

و طرح اتحاد برای پیشرفت بر سر زبان‌ها افتاد و با حمایتی که امریکایی‌ها از کشتار ۱۵ خرداد سال ۴۲ کردند به مرداب رسید. هر چهار افسانه هنوز در ایران نگهبانانی دارد. مخصوصاً در دیوان سالاری دولتی ایران نسل جدیدی در انقلاب اسلامی پیدا شده‌اند که از اساس مفاهیمی چون: دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، جهانی شدن، نظام جهانی، نظام بین‌الملل و امثال این را جز با امریکا تعریف نمی‌کنند. در هر جا کسی اسمی از امریکا و جنایات او بر سر زبان بیاورد سر و کله اینها برای سینه چاک کردن پیدا می‌شود. اگر با همه دنیا ارتباط داشته باشی ولی با امریکا ارتباط نداشته باشی به شما می‌گویند چرا با جهان سر سازگاری ندارید و چرا ما را در جهان منزوی کرده‌اید. امریکا پرست‌هایی که تمام انرژی خود را صرف این می‌کنند که امریکاستیزها در ایران حتی لحظه‌ای احساسات امپریالیسم را جریحه‌دار نسازند. اینها حتی یک بار هم جسارت ندارند در خلوت از خود سؤال کنند امریکاستیزها در ایران که عموماً پشت سر رهبر نظام جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند برای این ستیز و ناسازگاری با امریکا به اندازه حداقل سه، چهارم قرن دلیل و مدرک دارند که اثبات کنند در هیچ دوره‌ای، امریکا قابل اعتماد نبوده و نیست و در هر جایی که منافع اش اقتضا کند به آزادی، امنیت، استقلال، تمامیت ارضی، حقوق بشر و دموکراسی ملت‌ها تجاوز خواهد کرد و در ایران نیز بارها این تجاوزات را انجام داده است. اما امریکا پرست‌ها چه دلیلی برای ضرورت پرستش خود دارند؟

اما داستان این نیست، بلکه به تعبیر زیبای امام خمینی، اینها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها در ایران هستند و با هیچ منطقی هم خلع سلاح نمی‌شوند. ما هم هیچ تعهدی نداریم که امریکا پرست‌ها را در ایران خلع سلاح کنیم. آنها هر جا منافع امریکا اقتضا کند حضور خواهند داشت و از منافع اربابان خود دفاع خواهند کرد.

تصور عظمت امریکا و ناتوانی ملت‌ها در ایستادگی در مقابل این دولت شرور، همواره علاقه قلبی و ذهنی بسیاری از جریان‌هایی بود که بقای خود را به دامن زدن به این افسانه‌ها و ضرورت پذیرش سیطره این غول بی‌شاخ و دم می‌دانند

مکانیسم شناخت عظمت نهضت ۱۵ خرداد از هر جهت به پیدایش این جریان‌ها در ایران و تلاشی که امام خمینی برای کنار زدن بزک‌هایی که نسبت به امریکا شده بود، پیوند دارد. تصور عظمت امریکا و ناتوانی ملت‌ها در ایستادگی در مقابل این دولت شرور، همواره علاقه قلبی و ذهنی بسیاری از جریان‌هایی بود

که بقای خود را به دامن زدن به این افسانه‌ها و ضرورت پذیرش سیطره این غول بی‌شاخ و دم می‌دانند. بخشی از تاریخ نهضت ۱۵ خرداد را نمی‌توان بدون تاریخ فراز و فرود امریکا در تصورات ذهنی ملت ایران مطالعه کرد. این مطالعات مکانیسم‌هایی دارد که ما تلاش می‌کنیم این مکانیسم‌ها را نه فقط از جنبه تاریخی، بلکه از جهت نقشی که در تبیین نهضت ۱۵ خرداد ایفا می‌کنند در این مجموعه مورد بررسی قرار دهیم.

این مجموعه تلاش می‌کند با توجه به تنوع اسناد منتشر شده درباره وقایع مربوط به ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی، بخشی از این اسناد را که در نسبت با نهضت ۱۵ خرداد هستند، گویا کند. گویاسازی اسناد بخشی از وظیفه پژوهشگر تاریخ است که در پرتو آن می‌توان اسناد، وقایع، تصمیم‌سازی‌ها و عملکردها را در موضع تاریخی آن معنادار ساخت.

اولین کسی که زحمت این کار سترگ را قبل از انقلاب اسلامی در آن شرایط سخت که دسترسی به اسناد و متون تاریخی در مورد نهضت امام خمینی غیر ممکن یا سخت بود، انجام داد حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید حمید روحانی بود. ایشان در اثر گراندرد و وزین تحلیل نهضت/امام خمینی که تاکنون ۴ جلد آن منتشر شده است، هم به صورت عمیق و هم دقیق پاس عظمت این نهضت را نگه داشته و تا توانستند اسناد مربوط به این نهضت را از آغاز جمع‌آوری نمودند. حساسیت ساواک نسبت به جلد اول این اثر در سال ۱۳۵۶ خود گویای اثرگذاری آن در شرایط شکننده دوران پهلوی است.

پایه‌های اساسی این مجموعه مانند مجموعه قبلی که در مورد قیام کاپیتولاسیون بود<sup>۱</sup> بر بخش مربوط به ۱۵ خرداد جلد اول نهضت/امام خمینی<sup>۲</sup> گذاشته شده است. اما صورت‌بندی این مجموعه لزوماً از اثر مذکور متابعت نمی‌کند. تمامی تلاش ما در این

۱. رک: فصلنامه ۱۵ خرداد، ویژه کاپیتولاسیون، ش ۴۲-۴۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

۲. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۱، دفتر اول.





مجموعه آن است که اسناد پراکنده مربوط به وقایع ایران را که به نوعی به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مربوط می‌شود به خصوص آن اسنادی که نشان می‌دهد امام خمینی با چه روشی و با چه زمینه‌هایی توانست افسانه‌های مربوط به امریکا، اصلاح‌طلبی رژیم شاه، افسانه آزادی زنان و انقلاب سفید را در هم پیچد در یک جا گرد هم آورده و این اسناد را در نسبت با این قیام عظیم گویا سازیم.

در این مجموعه تلاش می‌کنیم حتی‌الامکان از گرفتارشدن در دو دام که در کمین ماست، اجتناب کنیم.

اولین دام این است که به بررسی تکراری اسنادی بپردازیم که دیگران قبلاً بدان پرداخته‌اند. هر چند بخش کثیری از مسائل مطروحه در این مجموعه ناظر به اسناد است و این اسناد به شکل پراکنده یا در کنار هم قبلاً منتشر شده‌اند. این اسناد به اعتبار سندیتی که دارند در این اثر به کار گرفته نشدند بلکه به استناد موضوعیت تاریخی و نقشی که در ارتباط با اسناد دیگر برای تبیین وقایعی که در زیر پوست ایران در حال وقوع بود، دارند مورد توجه قرار می‌گیرند. موضوعیت بخشیدن به سند در پرتو موضوعیت تاریخی سند، جزئی از پژوهش علمی و تاریخی است که در کشور ما کمتر بدان توجه می‌شود. همین مسئله باعث شده است که انتشار بخش اعظمی از اسناد مربوط به یک رخداد تاریخی در کنار هم بدون توجه به موضوعیت سند در نسبت با موضوعیت تاریخ و موضوعیت مسائل تاریخی به سند آسیب وارد کند.

دومین دامی که تلاش می‌کنیم در آن گرفتار نشویم این است که این مجموعه رنگ و بوی ایدئولوژی مشخصی به خود بگیرد. این بدان معنا نیست که به شکل خنثی به این رخداد بزرگ تاریخی خواهیم پرداخت بلکه بدان معنا است که نظرهای مطروحه در این مجموعه بیش از آن که با تفاسیر مخالفان رژیم پهلوی و تعمیم ایدئولوژی‌های مورد علاقه آنها همساز باشد از زبان ارکان رژیم پهلوی و کارگزاران آن و ستون‌های نگهدارنده این رژیم مورد توجه قرار خواهد گرفت. می‌دانیم که عموماً این بررسی‌ها از نظام ارزشی ما و ایدئولوژی‌های این نظام ارزشی دور نیست ولی از ابتدا به قصد تحلیل ایدئولوژیک به سراغ این مسئله نرفتیم بلکه از جهت ارزش نهادین نهضت ۱۵ خرداد در برآمدن ایران جدید، بررسی این مسئله اهمیت پیدا کرد.

در هر صورت میان پژوهشگران و جامعه‌شناسان سیاسی که ساختارهای متغیر و پیچیده سیاست و پویای سیاسی را تحلیل می‌کنند، مشاهده در هم آمیزی حوزه‌های سیاسی و حوزه‌های دینی در حیات اجتماعی ایران در دهه چهل چندان

امری معمول نبود؛ مخصوصاً از این جهت که وقایع بعد از کودتای ۲۸ مرداد احتمال بازگشت متفکران اسلامی و روحانیت به حوزه‌های سیاست را بعید می‌دانست. روش مرجعیت آیت‌الله بروجردی و سلوک وی در سیاست نیز به این برداشت دامن می‌زد. بنابراین سودمندی تحلیلی «سنتی و کهنه» و دوگانگی مرسوم «دولت و دین» امری مسلم فرض می‌شد و فرآیندهای درهم‌آمیزی دین و سیاست چه در سطح آرایش اجتماعی و سیاسی و چه در سطح تمایلات شهروندی، به عنوان نوعی کنشگری ارتجاعی و مبتدل سیاسی به حساب می‌آمد. این نوع نگاه باعث شد بسیاری از کسانی که در

در دیوان‌سالاری دولتی ایران نسل جدیدی در انقلاب اسلامی پیدا شده‌اند که از اساس مفاهیمی چون: دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، جهانی شدن، نظام جهانی، نظام بین‌الملل و امثال این را جز با امریکا تعریف نمی‌کنند. در هر جا کسی اسمی از امریکا و جنایات او بر سر زبان بیاورد سر و کله اینها برای سینه چاک کردن پیدا می‌شود. اگر با همه دنیا ارتباط داشته باشی ولی با امریکا ارتباط نداشته باشی به شما می‌گویند چرا با جهان سر سازگاری ندارید و چرا ما را در جهان منزوی کرده‌اید

این دوره به تحلیل جنبش ۱۵ خرداد پرداخته‌اند بسیار خام به این مسئله نگاه کنند و مانند اغلب محققان جنبش‌های اجتماعی به جای توصیف کنش‌های جمعی مردم در ۱۵ خرداد، افکار و ایدئولوژی‌ها و باورهای خودشان را بیان کنند. و چون این قیام را سازگار با آن مبانی ندیدند یا خام‌اندیشانه این جنبش عظیم را ارتجاعی و امثال ذلک دانستند یا غیر منصفانه از کنار آن گذشتند.

ما در این مجموعه تلاش می‌کنیم و جوه معنا‌آفرینی ۱۵ خرداد را با توصیف کنش مردم و امام تحلیل کنیم نه با تئوری‌های بافته ذهن تئوری پردازان.

از آنجا که اهمیت عظمت نهضت ۱۵ خرداد در فرو ریختن افسانه اصلاح‌طلبی، آزادی‌خواهی و حقوق بشر امریکایی و رژیم پهلوی است، تا شیوه‌های تسلط این افسانه در ایران، قدرت تئوریک این افسانه و ستون‌های نگاه‌دارنده آن خوب شناخته نشوند اهمیت نهضت ۱۵ خرداد در تاریخ معاصر نیز خوب شناخته نخواهد شد. در سه فصل اول این مجموعه این فرآیند بررسی خواهد شد و در بقیه فصول شرایطی که منجر به نهضت شد و نتایج تئوریک که از نهضت به دست آمد مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

